



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ (۴) أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵)﴾

قرآن حبل المتین آویخته از «علی حکیم» تا «عربی مبین»

سوره مبارکه «دخان» همان طوری که ملاحظه فرمودید یکی از «حوامیم» هفت گانه^۱ است که در مکه نازل شد و عناصر محوری آن هم همان طوری که ملاحظه فرمودید اصول دین است و صدر این «حوامیم سبعة» درباره نزول قرآن و اهمیت قرآن و وحی است. تاکنون روشن شد که برای قرآن کریم یک صدر و ذیلی است؛ این «حبل متین» بالای آن «علی حکیم» است و پایین آن «عربی مبین» که در سوره مبارکه «زخرف» آیه سه به بعد این طور

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یک‌جا دانسته‌اند.

فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿۱﴾، این «حَبْلِ متین» که آویخته شد به زمین نه انداخته، بالای آن «علیّ حکیم» است و ذیل آن «عربیّ مبین» و از بالا تا پایین هم محفوظ هست، برای اینکه ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۱ نازل شده است و از هر طرف هم اسکورت شد که ﴿فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ﴾^۲ تا ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ﴾^۳، بنابراین، این «حَبْلِ» آویخته، بالای آن «علیّ حکیم» است و پایین آن «عربیّ مبین» است که به دست ﴿كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾، این مراحل میانی به پایین آن رسیده و بالای آن که نیازی به صیانت و حراست نداشت، ﴿يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ﴾ نیست؛ یعنی آن جا جایی است که مُخْلِصَان فقط راه دارند و شیطان به هیچ وجه راه ندارد و این مراحل میانی و پایین که ممکن است شیطنت راه پیدا کند رصد شده است، این برای خود «حَبْلِ متین» بود.

درباره وجود مبارک حضرت هم فرمود که تو هر دو مرحله را ادراک می کنی؛ هم ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ * عَلَى قَلْبِكَ ﴿۴﴾، هم ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۵ که در سوره مبارکه «نمل» بحث شد؛ در سوره «نمل» آیه شش این بود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾. پس وجود مبارک حضرت یک صعود دارد که قرآن را از «علیّ حکیم» فرا می گیرد - از «لدى الله» - و یک مرحله فرود و نزولی دارد که فرشتگان بر قلب مطهر او نازل می شوند: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿۶﴾، پس این امور چهارگانه منسجم است.

۱. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. سوره جن، آیه ۲۷.

۳. سوره جن، آیه ۲۸.

۴. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۵. سوره نمل، آیه ۶.

می‌ماند این مطلب که اگر حضرت از «علی حکیم» برخوردار بود، از آن علم اجمالی و متن کلی برخوردار بود، چرا وقتی مطلبی را از آن حضرت سؤال می‌کردند، منتظر نزول تدریجی بود؟ چرا منتظر بود که دوباره وحی بیاید؟ این مطلب پنجم، در برابر آن مطالب چهارگانه عهده‌دار این جواب است. وجود مبارک حضرت تحت ولایت خداست، گفت: ﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾.^۱ وقتی انسان تحت ولایت «الله» بود، هیچ کاری را بدون اذن ولی انجام نمی‌دهد و آن ولی او که وجود مبارک حضرت تحت ولایت اوست، همه کارها را هدایت می‌کند، اذن می‌دهد و آن حضرت انجام می‌دهد. اگر در جلسات گذشته تشبیهی شد به ملکه اجتهاد صاحب جواهر، مستحضرید که تشبیه از جهتی مقرب است و ممکن است که از جهتی مقرب نباشد، همه خصوصیات «مشبه» به «را» «مشبه» ندارد. در کسی که تحت ولایت ذات اقدس الهی است، بدون اذن او اصلاً کار انجام نمی‌دهد و همه کارها با هدایت و حمایت ولی او انجام می‌گیرد. آنچه در سوره مبارکه «انفال» آمده است، به عنوان تمثیل است نه تعیین؛ یعنی این طور نیست که ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲ در خصوص آن «رمی» این حدّ ظهور کرده باشد، بلکه جمیع شئون حضرت همین طور است و خاصیت ولایت این است. پس در جریان وحی که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾^۳ آن جا هم صحیح است کسی بگوید: «وَمَا نَطَقْتَ إِذْ نَطَقْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ نَطَقَ»، چون همه این بحث‌ها در فصل سوم است؛ فصل اول که مقام ذات است، منطقه ممنوعه است؛ فصل دوم هم که صفات ذات است که عین ذات است، منطقه ممنوعه است و احدی حضور و ظهور ندارد؛ فصل سوم که ظهور حق است و فعل حق است، محور بحث است. در فصل اول و دوم که هیچ کس حضور و ظهور ندارد، چون حقیقت

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۶.

۲. سوره انفال، آیه ۱۷.

۳. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

عینی و نامتناهی است، نه جزء‌پذیر است تا انسان بگوید من با بعضی آشنا شدم و بعضی را دیدم، نه اکتناه‌پذیر است، چون نامتناهی است. اینکه سیدنا الاستاد امام (رضوان الله علیه) فرمود: آن منطقه نه مشهود هیچ پیغمبری است، نه معبود هیچ پیغمبری و نه مقصود هیچ پیغمبری، برای آن است که حقیقت خارجی حقیقت بسیط است، حقیقت بسیط جزء ندارد تا کسی بگوید من با گوشه‌ای از ذات آشنا شدم و کل آن هم که نامتناهی است، پس نه اکتناه‌پذیر است و نه تجزیه‌پذیر؛ اما ما مکلف هستیم که با برهان آن را بشناسیم، زیرا راه برهان باز است! تمام براهین دقیق که بشر مکلف است به آنها دسترسی پیدا کند راه باز است؛ هرگونه برهان تامی دلالت می‌کند بر اینکه یک حقیقت بسیط نامتناهی وجود دارد، ما به آن ایمان داریم و در برابر آن سر می‌سپاریم، این وظیفه ماست؛ اما آن حقیقت به ذهن نمی‌آید! حتی این کلمه «الله» که مفهوم خاصی دارد، این وقتی که به ذهن آمده، این «الله» به حمل اولی است، وگرنه صورت ذهنی به حمل شایع است. این مفهوم نامتناهی که به ذهن می‌آید، این مفهوم به حمل اولی نامتناهی است و به حمل شایع متناهی است، چون ده‌ها مفهوم در ذهن ماست که این یکی از آن مفاهیم ده‌گانه مفهوم نامتناهی است؛ اگر این نامتناهی حقیقی بود که جا برای مفاهیم دیگر نمی‌گذاشت! مثل اینکه «فرد»، این «فاء و راء و دال» فرد است به حمل اولی، ولی کلی است به حمل شایع! شما می‌گویید زید فرد است، عمرو فرد است، بکر فرد است، هذا فرد است، ذاک فرد است، ذلک فرد است؛ در حمل اولی این مفهوم، بار خود را تحمل می‌کند و اما حمل شایع در کار نیست. اگر ما این اسمای ذات اقدس الهی را به ذهن می‌آوریم که بیش از این نه مقدور ماست و نه تحت تکلیف ما، ما این الفاظ را «بِمَا لَهُ مِنَ الْمَفَاهِمِ» باید برهانی کنیم می‌گوییم در خارج یک چنین حقیقی هست؛ اما آن خارج را ببینیم مقدور نیست؛ حتی آنهایی که به مقام فنا می‌رسند، آنها هم کل ذات را مشاهده نمی‌کنند، چون در مقام فنا، فنا نابودی نیست، چون نابودی نقص است و فنا کمال؛ فنا به وحدت شهود برمی‌گردد، نه وحدت وجود! این شخص نه خود را می‌بیند و نه غیر خدا را، فقط خدا را مشاهده می‌کند، این

مطلب اول؛ اما این شخص نابود نشده و هست، چون هست موجودی است محدود، این دو؛ هر موجود محدودی به اندازه خود شهود دارد، این سه؛ پس این شخصی که به مقام فنا رسید، چه ولی باشد و چه نبی، به اندازه خود خدا را می بیند، این چهار؛ خدا اندازه ندارد، پنج. پس او ظهور حق و فیض حق را می بیند، این شش. حتی کسی که به مقام فنا برسد، او را در مقام ذات راه نمی دهند. بنابراین فصل اول و فصل دوم منطقه ممنوعه است، می ماند مقام سوم که ظهور حق و تجلیات حق است.

وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) برابر ﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ﴾^۱ تحت ولایت الهی است؛ وقتی تحت ولایت الهی بود، اگر بخواهد آن مجمل را مفصل کند و آن مُحکم را مفرق کند، باید به اذن خدای سبحان باشد؛ این مثل صاحب جوهر نیست تا کسی بگوید حالا که ملکه اجتهاد را دارد پس معطل چیست؟ او چون تحت ولایت «الله» است، تا سخن از ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ نیاید یا «وَمَا نَطَقْتَ إِذْ نَطَقْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ نَطَقَ» نیاید، ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ ظهور نمی کند، این هم مطلب پنجم.

بنابراین وجود مبارک حضرت در مقام «لدى الله» ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ را برابر سوره «نمل» دریافت می کند، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾ را برابر آیات فراوان دریافت می کند،

تبیین معنای احتمالی استلزام بعثت به نزول وحی

می ماند مسئله بعثت و مسئله لیلۀ قدر و مسئله شب ماه مبارک رمضان؛ در لیلۀ قدر - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - در اوّل سوره مبارکه «علق» یا «مزمل» و مانند اینها خواهد آمد که آیا بعثت مستلزم نزول وحی است یا همان اعلام به رسالت کافی است که دو احتمال در بحث قبل گذشت، تفصیل آن باید - به خواست خدا - در سوره مبارکه «علق» بیاید که

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۶.

آیا اعلام بعثت و نبوت به این است که آیاتی بر او نازل بشود یا همین که بگویند تو رسول هستی کافی است و او به مقام می‌رسد و وقتی به مقام رسالت رسید، مثلاً کم‌کم در ماه مبارک رمضان که در پیش است آیات نازل می‌شود.

سوره مبارکه «بقره» در مدینه نازل شد، چه اینکه روزه گرفتن و فضیلت لیلۀ قدر در مدینه نازل شد؛ در سوره «بقره» دارد که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾^۲ در حالی که سالیان متعددی قبل از مدینه حضرت در مکه نبی شده بود، آیات فراوان و سُور فراوانی بر آن حضرت تلقی شد؛ آن وقتی که این سُور فراوان نازل شده بود، ماه مبارک رمضان بود، چون ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا﴾^۳، ماه مبارک رمضان را اسلام نیاورد، این دوازده ماه بود، آن چهار ماه که ماه حرام بود، بود؛ منتها اسلام توسعه داده، تضییق کرده و شرایطی را ذکر کرده است، وگرنه از ربیع تا ربیع، از جمادی تا جمادی یا از محرم تا محرم، اینها قبل از اسلام هم بود. آن وقتی که قرآن نازل شده بود، ماه مبارک رمضان به این معنا که ظرف روزه باشد نبود، یا لیلۀ قدری که ﴿خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۴ نازل شده باشد نبود، البته شب بیست و سوم، شب بیست و یکم و شب نوزدهم ماه مبارک رمضان بود؛ اما روزه نبود، فضایل اینها بعداً نازل شده است. در مدینه این آیه سوره مبارکه «بقره» آمد که ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾، بعد در بخشی از آیات سُور مکی هم شب آن به نحو اجمال مشخص شد که لیلۀ مبارکه است، بعد به نحو تفصیل هم مشخص شد که ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۵ پس آن وقت ماه مبارک رمضان بود، اما نه ماه مبارک رمضان که ظرف روزه باشد؛ لیلۀ قدر بود؛ اما نه لیلۀ قدری که ﴿خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ درباره آن نازل شده باشد؛ در این صحنه وجود مبارک حضرت از بالا تا پایین وحی را تلقی می‌کند. حالا که حضرت تلقی می‌کند، مُجاز

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳. سوره توبه، آیه ۳۶.

۴. سوره قدر، آیه ۳.

۵. سوره قدر، آیه ۱.

است بگوید یا نه؟ این براساس ولایتی است که ولیّ اوست، تا به او اجازه ندهد: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾^۶ خواهد بود.

در آن مراحل عالیه سخن از فرشته‌ها نیست، مراحل وسطی^۱ و مراحل نازلّه سخن از فرشته‌هاست که فرشته‌ها می‌آیند و نازل می‌کنند و تقدیم می‌کنند؛ البته اینکه فرشته‌ها می‌آیند، فرشته‌ها از این مراحل میانی سهمی دارند، اما از «أُمُّ الْكِتَاب» سهمی ندارند.

پرسش: طبق آیه تطهیر حضرت (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ) از زمانی که به دنیا آمدند عامل بودند ناقض نبودند ... پاسخ: از آن جهت که اینها «أَوَّلَ مَا صَدَرَ اللَّهُ» و «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ»^۷ می‌باشند، همه علوم را بلد هستند، لکن بحث‌های تفسیری باید هماهنگ باشد.

اتصال به ام الكتاب شرط تأثیر وحی تدریجی

در جریان سوره مبارکه «فرقان» که فرمود ما این را به تدریج نازل کردیم: ﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾^۸ مستحضرید که تدریج، تفصیل و تفریق مادامی سِمَت تثبیت دارند که به «أُمُّ الْكِتَاب» وصل باشند، وگرنه اگر چیزی به «أُمُّ الْكِتَاب» وصل نباشد و از آن‌جا نیامده باشد خودش لرزان است، چه رسد به اینکه بتواند دل‌ها را تثبیت کند! اینکه در سوره مبارکه «فرقان» آمده که آنها می‌گویند: ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ﴾^۹ ما تثبیت می‌کنیم، از تدریج، از تفصیل و از تفریق تثبیت ساخته نیست؛ آن تفصیل، آن تفریق و آن

۶. سوره قیامت، آیه ۱۶.

۷. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۴۴۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَغْنِي رُوحًا بَلَا بَدَنَ قَبْلَ أَنْ أُخْلُقَ سَمَآوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَأَنَّهُ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثَلَاثِينَ وَ قَسَمْتُ الثَّلَاثِينَ ثَلَاثِينَ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَلَاثَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْنِهَا رُوحًا بَلَا بَدَنَ ثُمَّ مَسَحَنَا بِمِيزَانِ قَاضِي نُورِهِ فِينَا».

۸. سوره فرقان، آیه ۳۲.

۹. سوره فرقان، آیه ۳۲.

تدریج وقتی کارساز است که به «أُمُّ الْكِتَابِ» وصل باشد. وجود مبارک حضرت به استناد «أُمُّ الْكِتَابِ» از ثبات قلب برخوردار بود و ثابت می‌شد: ﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾، بنابراین، این هیچ محذوری نداشت؛ نه تعدّد مرحله قرآن محذوری دارد، نه تعدّد دریافت پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) محذور دارد، نه تَرْتُّص و درنگ آن حضرت که اذن بگیرد تا آن اجمال را تفصیل کند، تا آن احکام را تفریق کند، بدون اذن خدای سبحان حرکت نمی‌کند تا بشود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ و «وَمَا نَطَقْتَ إِذْ نَطَقْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ نَطَقَ»، چون او به اذن ذات اقدس الهی زبانش را حرکت می‌دهد و اگر گفته شد که ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{۱۰} برای این است که تحت ولایت کلیه ذات اقدس الهی است.

هماهنگی سرمایه‌های فطری انسان با براهین مطرح شده قرآن

اما مسئله گذشته درباره پایان سوره مبارکه «زخرف» که فرمود: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ﴾؛ اگر برای خدا ولد باشد ﴿فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^{۱۱} که قیاس استثنایی است یا نه؟ - حالا چون قبلاً گذشت، نمی‌شود برگشت - هم در سوره مبارکه «انبیاء» که فرمود: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^{۱۲} تفصیلاً بحث شد، هم در سایر مواردی که به این صورت قیاس استثنایی ذکر شده است. خدای سبحان فرمود ما این کار را کردیم تا ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^{۱۳}؛ براهینی که قرآن نازل می‌کند، باید برابر آن فطریات و بدیهاتی باشد که خدای سبحان به بشر آموخت که ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^{۱۴} چون بدیهیات و فطریات را هم خدای سبحان به بشر آموخت. پس باید با آن سرمایه‌هایی که خود خدا به بشر داد هماهنگ باشد. قیاس استثنایی با اثبات «مقدم» ممکن نیست که «نتیجه» بدهد، هر جا که «نتیجه»

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. سوره زخرف، آیه ۸۱.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۴. سوره زخرف، آیه ۳؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

۵. سوره شمس، آیه ۸.

می‌دهد یا نقیض «تالی» است یا در «نتیجه» دست‌کاری می‌شود یا بعضی از لوازم «تالی» ذکر می‌شود که در جمع

«نتیجه» بدهد، آن ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ هم هست.

پرسش: وقتی خدا ما را با سرمایه خلق کرده است، با ﴿مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۱ نمی‌سازد.

پاسخ: چرا! سرمایه برای تجارت است؛ ما یک «سرمایه» داریم و یک «ریح» داریم؛ اگر کسی از این سرمایه

بهره صحیح بُرد ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^۲ و اگر از این سرمایه طَرَفی نیست ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾^۳، چون

سرمایه برای سود است! فرمود ما این سرمایه را به شما دادیم تا شما از این سرمایه کمک بگیرید، اگر این‌طور شد:

﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾. چون می‌دانید که «بائر» یعنی «هالک»، بعضی‌ها که سرمایه‌ها را باختند از آنها تعبیر

می‌کند که ﴿وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾^۴، این «بور» جمع «بائر» است؛ یعنی شما یک ملت «بائری» هستید و ملت «بائر» که

میوه نمی‌دهد! کشاورزی نمی‌شود! سرزمین «بائر» یعنی سرزمین «هلاک»، ﴿وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ «ای بائراً»، ملت

«بائر» که میوه نخواهد داد! آن کشوری که «دائر» است میوه می‌دهد! فرمود ما به شما سرمایه دادیم، این سرمایه را

به کار ببندید و تجارت کنید، اگر این سرمایه را به کار بستید و تجارت کردید ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾، اما اگر به

کار نبستید: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾. ما چیزهایی را به شما یاد می‌دهیم که شما نمی‌توانید خودتان یاد بگیرید؛ ولی

یک مقدار راه بیابید، به شما یاد می‌دهیم.

پرسش: ﴿مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ دیگر معنا ندارد، چون قبلاً سرمایه داده است!

پاسخ: «سرمایه» غیر از «تجارت» و «ریح» است؛ سرمایه را داد که با این سرمایه ما آماده باشیم و آن علم را

فرا بگیریم، آدم اگر سرمایه نداشته باشد که نمی‌تواند یک چیز زائدی را بر سرمایه بیافزاید! این سرمایه زمینه برای

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶.

۴. سوره فتح، آیه ۱۲.

آن تجارت است. یک بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیر دارد که «الْفَقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ»^۱ این آیات قرآنی هم که دارد ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾ همین است و سوره مبارکه «صف» که در وسط آن ما را به تجارت دعوت می‌کند: ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲ همین است؛ این سرمایه را خدا به ما داد که ما با این سرمایه تجارت کنیم و زمینه فراهم بشود که: ﴿عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^۳ نصیب ما بشود.

عظمت شخصیت پیامبر و عدم ظهور کامل آن در دنیا

در این بخش فرمود که به «کتاب مبین» سوگند که این دو مرحله دارد. در بخشی از آیات خداوند قرآن را به عظمت ستود که ﴿وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾^۴ چه اینکه قرآن را به حکمت هم ستود؛ این قرآن عظیم را به یک شخص عظیم می‌دهد، شخص عظیم هم وجود مبارک حضرت است که فرمود: ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۵ این عظمت برای آن عظمت است؛ البته آن مقامی که وجود مبارک حضرت داشت، با آن مقام در دنیا ظهور نکرده است! یک بیان لطیفی مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در همین اصول کافی دارد که «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ»^۶ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آلِهِ وَ سَلَّمَ) در تمام مدت عمر بابرکت خود با احدی به اندازه فکر خود حرف نزد! این را از وجود مبارک امام صادق نقل می‌کند: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ». مرحوم صدرالمتألهین در شرح اصول کافی می‌گوید که اهل بیت مستثنا هستند، بعد از مرحوم صدرالمتألهین، مجلسی اول و بعد از مجلسی اول، مجلسی دوم (رضوان الله علیهم اجمعین)

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۵۰.

۲. سوره صف، آیه ۱۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۹.

۴. سوره حجر، آیه ۸۷.

۵. سوره قلم، آیه ۴.

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳.

فرمودند که اهل بیت مستثنا هستند، با اینها به کُنه عقل خود حرف می‌زد و با کُنه عقل خود هم آنها می‌فهمیدند؛ ولی با دیگران هرگز با کُنه عقل خود حرف نمی‌زد؛ یعنی برای آنها قابل فهم نبود، چون «أُمُّ الْكِتَابِ» را و «علیّ حکیم» را که هر کسی نمی‌فهمد.

پرسش: در امور عبادی که فصل سوم را در نظر نمی‌گیریم، فصل اوّل و دوم را در نظر می‌گیریم؟

پاسخ: بله، فصل اول را با مفهوم در نظر می‌گیریم، می‌گوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۱، راه مفهوم باز است، برهان صدیقین و براهین دقیق تا انسان فکر بکند «تا سر رود به سر رو تا پا به پا پیو»^۲، راه مفهوم باز است. پرسش: آن وجود خارجی را به اندازه خودمان درک می‌کنیم.

پاسخ: کلمه خارجی، این «خاء و الف و راء و جیم» که می‌گوییم، این در خارج به حمل اوّلی است و در ذهن به حمل شایع؛ یک جان‌کدنی می‌خواهد تا انسان گوشه‌ای را بفهمد! گوشه‌ای جلوه کرد که شد: ﴿خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾^۳؛ البته ما مکلف به آن نیستیم، ما آنچه را که می‌فهمیم می‌پرستیم، ما دستمان در فلسفه و کلام به راه توحید باز است؛ براهین فراوانی داریم که او ازلی است، او ابدی است، او سرمدی است، او شریک ندارد، برهان هم اقامه می‌کنیم و او را می‌پرستیم و بیش از این هم مقدور ما نیست؛ اما این ازلی، ابدی و سرمدی اینها همه مفاهیم هستند که به حمل اولی ازلی و ابدی و سرمدی هستند، وگرنه حادث ذهنی می‌باشند؛ امروز که من ذهنم باز شد و این را فهمیدم، این تازه به ذهن من آمده است؛ مثل اینکه کسی در مورد کدوی عسل، یاد می‌گیرد و می‌داند که عسل چیست، زنبور چیست، کندو چیست، اینها را خوب یاد می‌گیرد، اما دهان او شیرین نخواهد شد! یک ذره را ذات اقدس الهی نشان داد موسی آن‌طور شد! ما با این خدا رابطه داریم! حرف او را می‌زنیم، همان را هم می‌پرستیم و

۱. سوره حمد، آیه ۵.

۲. دیوان ملا هادی سبزواری، غزل ۱۵۰: «از باده مغز تر کن و آن یار نغز جو *** تا سر رود به سر رو و تا پا به پا پیو».

۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

همان را هم می‌خواهیم؛ نه فعل او را می‌پرستیم، نه وصف او را می‌پرستیم و نه اسم او را می‌پرستیم، او را و او را و او را و او را می‌پرستیم.

پرسش: این چه فردایی است با توجه به اینکه خداوند همه جا حاضر است؟

پاسخ: این با مفهوم است!

پرسش: ... آنچه در نزد حضرت موسی بود ...

پاسخ: او مصداق واقعی است! این جا ما با مفهوم حرف می‌زنیم، مثل مفهوم عسل؛ مفهوم عسل که دهان کسی را شیرین نمی‌کند. الآن اینهایی که گندو دارند، مکتب دارند و دانشکده دارند که چگونه ما زنبور پیروانیم، چگونه عسل تولید بکنیم و چگونه موم درست بکنیم استاد این رشته هم می‌شوند، بعد می‌روند گندو درست می‌کنند و عسل هم تولید می‌کنند؛ اما دهان آنها شیرین نمی‌شود! اگر کسی بخواهد دهان او شیرین بشود، یک جان‌کدنی مانند جان‌کندز در کوه «طور» را می‌خواهد، مقداری جلوه کرد حضرت موسی به آن صورت شد و کوه هم به آن صورت شد. ما نه به آن مکلف هستیم و نه مقدور ماست، ما به برهان مکلف می‌باشیم! آن قدر براهین حکما و متکلمین برای ما اقامه کردند! حشرشان با اولیای الهی! خود قرآن کریم اول تا آخر و آخر تا اول هم علم حصولی است، «عربی مبین» است؛ اما آن که مصداق خارجی باشد و با او انسان سر و کار داشته باشد، نه آن تحت تکلیف ماست، نه از ما خواستند و نه مقدور ماست! این است که سیدنا الاستاد امام فرمود آن نه مقدور هیچ پیغمبری است، نه معبود هیچ پیغمبری و نه مقصود هیچ پیغمبری، برای اینکه برهان می‌گوید او حقیقت نامتناهی است، یک؛ بسیط است، دو؛ شما کجا می‌خواهید بروید؟ یک گوشه آن را می‌خواهید درک کنید؟ او که گوشه ندارد. همه را می‌خواهید درک کنید؟ او که نامتناهی است. بله، این جا نشستیم و بحث مفهوم می‌کنیم، از ما هم غیر از مفهوم

چیزی نمی خواهند، فرمود: ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ و ما هم - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - همین راه را داریم می رویم؛ ولی برهان می گوید که فعل نه، اوصاف نه، صفات نه، خود موصوف و خود «مسمی».

پرسش: معدوم مگر به اندازه خودش علم حضوری ندارد.

پاسخ: آن مفهوم است که علم حضوری دارد، این علم حضوری مفهومی است و علم حصولی به لحاظ مصداق خارجی است. ما آنچه را که داریم همان را درک می کنیم، این در فضای ذهن ماست. این «الله» به حمل اولی «الله» است و به حمل شایع صورت ذهنی است؛ منتها ما می گوییم این از خارج حکایت می کند و هر چه هم که خارج را نشان می دهیم، این خارج «خاء و الف و راء و جیم» است؛ خارج است به حمل اولی و ذهن است به حمل شایع، بیش از این مقدور ما هم نیست و از ما هم نخواستند و همین هم توحید است! می گوییم احدی در عالم همتای او نیست، او شریک ندارد، ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾^۱؛ اما اگر کسی بخواهد با خود او تماس بگیرد راه بسته است؛ بله، با فیض او، با ظهورات او و با برکات او ممکن است که تماس بگیرد؛ اما خود او ﴿يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾^۲. بنابراین اگر او گوشه ای و ذره ای بخواهد جلوه بکند، کل عالم عوض می شود! چه در اینکه در قیامت همین طور است. وقتی این نظام سپهری می خواهد عوض بشود، گوشه ای از ظهورات حق تعالی - نه خود حق تعالی - که تجلی کرد، ﴿ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ کل عالم عوض می شود.

۱. سوره اخلاص، آیه ۳.

۲. سوره آل عمران، آیات ۲۸ و ۳۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

به هر تقدیر در آن مرحله عالیه که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است، طبق نقلی که مرحوم کلینی (رِضْوَانُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ) کرده که در اصول کافی، حضرت به اندازه فکر خود با احدی حرف نزد، نه اینکه او -

مَعَاذَ اللهِ - بُخْلِی داشت، او معلّم بود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۴ بود، اما چه کسی بفهمد؟

پرسش: خودتان فرمودید که خداوند مسئول نیست، ما قدرت نداریم.

پاسخ: بله الآن هم می‌گوییم ما قدرت نداریم.

حضور و ظهور ملکوتی خدای سبحان در عالم

پرسش: همه جا باید باشد.

پاسخ: نه همه جای زمینی و امثال آن، بلکه حضور ملکوتی دارد، نه - مَعَاذَ اللهِ - حضور مادی! نگاه کنید: ﴿اللَّهُ

نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است، ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾^۵، نه «مَثَلُهُ»؛ یعنی مثل نور خدا این است، او یک ظهور دارد که یک

مرحله است، مثل ظهور حق این است تازه، نه مثل نور او، چه رسد به خود او! فرمود: ﴿لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾^۶

چطور می‌خواهید مثل بزنید؟ گوشه‌ای از آیات می‌آید که مقداری مُوهم باشد، فوراً بگویید «سبحان الله». برهان

اقامه می‌شود و می‌گویند که معاد هست، چرا؟ برای اینکه آن خدایی که نبود را بود کرد، چون انسان نبود ﴿هَلْ

أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۷ و قبل از او هم ﴿لَمْ تَكُ شَيْئاً﴾^۸، این ﴿هَلْ أَتَى عَلَى

الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾ ناظر به «کان ناقصه» است و به زکریا فرمود: ﴿لَمْ تَكُ شَيْئاً﴾ این

۴. سوره بقره، آیه ۱۲.

۵. سوره نور، آیه ۳۵.

۶. سوره نحل، آیه ۶۰.

۷. سوره انسان، آیه ۱.

۸. سوره مریم، آیه ۹.

«کان تامّه» است، اصلاً نابود بودی و هیچ چیز نبودی! خدایی که هیچ را به این صورت در آورد، حالا که همه چیز موجود است؛ هم ذرات بدن در عالم هست و هم روح موجود است.

تجلی خدای سبحان بوسیله ظهور خاص

بنابراین ذات اقدس الهی وقتی بخواهد تجلی کند و جلوه کند، با ظهور خاص خودش کلّ این صحنه را برمی گرداند و عوض می کند. ما هیچ دسترسی به آن ذات نداریم، یک؛ هیچ دسترسی به صفات ذات نداریم، این دو؛ ولی بازار مفهوم و برهان که قرآن هم روی همین کار می کند باز است، تا آن جا که ممکن است انسان می فهمد، درک می کند و می گوید آن خدایی که شریک ندارد، ما نه فعل و ظهور او را می پرستیم، نه اسمای او را می پرستیم، نه اوصاف او را می پرستیم، خود او را - همین بیان نورانی را که مرحوم صدوق در توحید نقل می کند - می پرستیم و لا غیر. بیش از این ما مکلف هم نیستیم و مقدور ما هم نیست.

پرسش: ... منصوص آمده است.

پاسخ: همان طور است، او خودش می بیند! درباره حضرت امیر است که او می تواند مثل موسای کلیم شهودی بکند، فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِينًا»^۹ فرمود: «مَا كُنْتُ اَعْبُدُ رَبًّا لَمْ اَرَهُ»^{۱۰} منتها او ظهور را می بیند، یعنی ظهور «رب» را می بیند! بالاتر از کلیم حق که ﴿خَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾، اینها آن طور نیستند که خیرری داشته باشند و بیفتند، هر اندازه که ذات اقدس الهی تجلی بکند، اینها آن تجلی حق را تحمّل می کنند؛ ولی تجلی حق و ظهور حق است، نه ذات اقدس الهی، او نه تبعیض پذیر است نه اکتناه پذیر.

۹. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لاین شهر آشوب)، ج ۲، ص ۳۸.

۱۰. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۹۸.

بنابراین ما آن مقداری که برهان هست، برهان می‌گویید که یک حقیقت نامتناهی است، بسیط است و شریک ندارد ما هم باید او را عبادت بکنیم و هم او را عبادت می‌کنیم؛ اسمای او را نه، اوصاف او را نه، افعال او را نه، اقوال او را نه، آثار او را نه، فقط خود او را عبادت می‌کنیم و بیش از این از ما ساخته نیست و بیش از این از ما خواستند.

مشاهده خدای سبحان بوسیله حقایق ایمان و علم شهودی

اما ذات مقدس پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به مقداری که خدای سبحان برای او تجلّی کرده است، فوق آن مقداری که در کوه «طور» برای کلیم خود تجلّی کرده است، آن تجلیات الهی را درک می‌کند و همان‌طوری که مرحوم صدوق (رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِ) در توحید نقل کرد که زُرَّارَةُ سَوَّال می‌کند این غَشِيَّة و مدهوشی که در هنگام نزول وحی نصیب حضرت می‌شد چه بود؟ فرمود: «ذَاكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ»^{۱۱} آن وقتی که حضرت بلاواسطه مطلبی را درک می‌کند، این حالت برای حضرت پیش می‌آید که نمی‌تواند تحمل کند، بعد خود وجود مبارک امام صادق (سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) در نقل این حدیث بدنش لرزید و خود حضرت هم «وَ أَقْبَلَ بَتَحَشُّعٍ». بعد أَبُو بَصِيرٍ کور به امام صادق عرض می‌کند که آیا خدا را می‌شود در قیامت دید؟ فرمود مگر در دنیا نمی‌بینی؟^{۱۲} به یک کور می‌گویید! معلوم می‌شود که سخن از این جا و آن جا نیست! سخن از زمان و زمین نیست! با قلب باید خدا را مشاهده کرد، به اندازه ظهور او و به اندازه تجلّی او. أَبُو بَصِيرٍ گفت می‌توانم این حرف را برای دیگران نقل کنم؟ حضرت فرمود این حرف را برای همه نقل نکن، چون خیال می‌کنند که اگر به تو گفتیم می‌بینی یعنی - مَعَاذَ اللَّهِ - با این چشم می‌بینی! آن حالتی که برای انسان دست می‌دهد که حالت ظهور حق و تجلّی حق

۱۱. التوحید (للسدوق)، ص ۱۱۵.

۱۲. التوحید (للسدوق)، ص ۱۱۷؛ «...وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ...».

است، یک بهره خاصی است که ظهور و فیض الهی نصیب او شده است، آن مرحله بالاتر را وجود مبارک حضرت امیر دارد که «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»، اما وجود مبارک حضرت امیر درباره ذات اقدس الهی می‌فرماید که با حقایق ایمان و به علم شهودی می‌تواند او را مشاهده کند؛ منتها - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - فیض و ظهور او را.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»